



تربیت میراث راهگشا

حدیثه اوتادی

**بیدار کردن
فطرت‌های
پاک و مستعد
کودکان و به
فعلیت رساندن
آن‌ها رسالت
بزرگی برای معلم
به‌شمار می‌رود**

روان‌شناسان معتقدند که کودک در مسیر رشد طبیعی خود روند اجتماعی شدن را از طریق همانند کردن خود با والدین و بزرگسالان دیگر طی می‌کند. او از طریق مشاهده رفتار دیگران در یادگیری و تقلید الگوهای رفتاری جدید می‌کوشد و بر آن است شخصیت خویش را با دیدگاه‌ها و ارزش‌های افراد مهم در زندگی خویش همانند سازد. در این خصوص مهم‌ترین منبع همانندسازی کودک در سنین مدرسه، بعد از والدین، معلم است. کودک چنان با معلم خود انس می‌گیرد که گویی معلم (خانم - آقا) یکی از والدین اوست. گاهی این وضعیت تا بدان جا گسترش می‌یابد که کودک معلم خود را برتر از والدینش می‌یابد، چرا که او هم فرشته محبت است و هم مظهر دانایی و آگاهی. کودک از اخلاق و رفتار معلم، طرز اداره کلاس، رعایت عدل و انصاف در نمره دادن، وقت‌شناسی و رعایت نظم، دلسوزی و مهربانی، خوشرویی و فروتنی، دینداری، اخلاق خوش و ادب، خیرخواهی و نوع دوستی معلم درس‌ها می‌آموزد. درواقع، آنچه در فرایند تعلیم و تربیت به دانش‌آموزان انتقال می‌یابد، تنها معلومات و مهارت‌های معلم نیست، بلکه تمام صفات و خلیات او نیز به شاگردان منتقل می‌شود. به همین خاطر است که معلم نمی‌تواند نسبت به اخلاق و رفتار خود آزاد و بی‌تفاوت باشد، چرا که محدوده اخلاقیاتش فراتر از خود اوست. او قدرت شگرف و نفوذ زیادی در دانش‌آموزان دارد.

در مدرسه عوامل متعددی وجود دارند که در امر تربیت مؤثرند؛ از قبیل برنامه‌های درسی، مواد آموزشی، سازمان مدرسه و امکانات آموزشی؛ ولی هیچ یک از این‌ها به اندازه معلم، چه به لحاظ آموزشی و چه تربیتی، اهمیت ندارند، زیرا این معلم است که به همه آن عوامل جان می‌بخشد و آن‌ها را سودمند و نتیجه‌بخش می‌گرداند. در دین ما نیز به معلم اهمیت بسیار داده‌اند؛ پیامبر (ص) در جایی فرمود «خدا جانشینان مرا رحمت کند». پرسیدند یا رسول الله (ص) جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود «کسانی که سنت مرا زنده می‌کنند و به بندگان خدا می‌آموزند».

چگونه تربیت را چاشنی آموزش کنیم

روان‌شناسان و مربیان تعلیم و تربیت، معلم را «مرجع واقعی» کودک می‌دانند؛ یعنی هر چه معلم با رفتار و کردار و گفتار خود در کلاس عرضه کند، مورد توجه و پذیرش دانش‌آموزان قرار می‌گیرد. از طرفی، فطرت انسان ذاتاً حق‌گراست و معلم با کودکانی سروکار دارد که هنوز تحت تأثیر عوامل منفی قرار نگرفته یا کمتر قرار گرفته‌اند؛ از این رو برای پذیرش حق و حقیقت بسیار مستعدتر از بزرگسالان هستند. بیدار کردن این فطرت‌های پاک و مستعد و به فعلیت رساندن آن‌ها رسالت بزرگی برای معلم به‌شمار می‌رود.

درواقع، آنچه مرا بر آن داشت در این شماره به این مهم بپردازم، مشاهده رفتار شدن پاره‌ای از افراد در بعضی مسائل زندگی است. به نظر می‌رسد، شاید جایگاه معنویت در زندگی‌مان کم شده است که این چنین گاهی خود را گرفتار می‌بینیم. با خودم فکر کردم، آموزش‌های دوران مدرسه و مهارت‌هایی که در آن سال‌ها آموخته‌ام و به آن‌ها علاقه‌مند شده‌ام، در من نهادینه شده و حال به جرئت می‌توانم آن‌ها را «دستاوردهای راهگشا»ی زندگی‌ام بدانم. پس آیا حیف نیست اکنون که لوح سفید ذهن کودکان در مدرسه در اختیار «من» و «ما» قرار می‌گیرد، برای به تصویر کشیدن نقشی زیبا بر آن تلاش نکنیم؛ تلاشی که نتیجه‌ای شگرف و اجری بزرگ دارد! شاید کسی گله کند که ما فرصت محدودی در مدرسه داریم که همان را هم مجبوریم به مسائل آموزشی بپردازیم. ذکر دو نکته را در این باره لازم می‌دانم. یکی اینکه ما باید باور داشته باشیم «پرورش» دانش‌آموزان اگر بیشتر از «آموزش» آن‌ها اهمیت نداشته باشد کمتر نیز اهمیت ندارد. تربیت آن‌ها شخصیت انسانی‌شان را شکل خواهد داد؛ چیزی که سال‌های عمرشان را رقم خواهد زد.

از من و شما انتظار نمی‌رود وقت جداگانه زیادی به این امر اختصاص دهیم. در حین درس می‌توانیم در مواجهه با اتفاقاتی که در کلاس روی می‌دهد، نکات لازم را یادآور شویم. البته از همه مهم‌تر منش و عملکرد ماست که زیر ذره‌بین دقیق دانش‌آموزانمان قرار دارد.

در مدرسه
عوامل متعددی
وجود دارند که
در امر تربیت
مؤثرند؛
از قبیل
برنامه‌های درسی،
مواد آموزشی،
سازمان مدرسه و
امکانات آموزشی؛
ولی هیچ‌یک از
این‌ها به اندازه
معلم، چه به
لحاظ آموزشی
و چه تربیتی،
اهمیت ندارند

۱ آشنا کردن دانش‌آموزان با ارزش‌ها

معرفی کردن ارزش‌ها به دانش‌آموزان یکی از مهم‌ترین اهداف آموزش و پرورش در هر نظام آموزشی است. دانش‌آموزان باید نسبت به ارزش‌های دینی و عرفی خود شناخت پیدا کنند. گاهی رفتارهای نابهنجاری از نوجوانان یا جوانان ما سر می‌زند که به نظر می‌رسد الگو یا الگوهای نامناسبی را در پیش‌روی خود داشته‌اند. چنین افرادی در آینده زمینه بدرفتاری‌های اجتماعی را موجب می‌شوند. بر ماست که به آن‌ها الگوهای مطلوب را معرفی کنیم و انسانی و اخلاقی رفتار کردن را بیاموزیم. جامعه کوچک کلاس مکانی مناسب، و سن افراد در سال‌های مدرسه زمانی مطلوب برای یادگیری ارزش‌هاست. این آموزه‌ها فرد را برای حضوری سالم در جامعه آماده خواهند کرد.

مثلاً یکی از ارزش‌هایی که مدرسه فرصت خوبی برای آموختن آن است، «توجه به نیازهای دیگران» است. بچه‌ها باید یاد بگیرند فقط خواسته‌های خودشان نیست که اهمیت دارد، بلکه باید در کنار خواسته‌های خود خواسته‌های دیگران را هم ببینند (این موضوع، به دلیل پدیده تک‌فرزندی، امروز اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است). بعضی ویژگی‌ها در مدرسه بسیار بهتر و ریشه‌ای‌تر در کودک یا نوجوان شکل می‌گیرند، چرا که بعضی صفات افراد در تعاملات آن‌ها با دیگران است که امکان بروز پیدا می‌کند.

۲ کمک به دانش‌آموزان برای خوب دیدن و خوب شنیدن

سرسری رفتار کردن عادت است که ما از سنین کودکی، از بزرگ‌ترهایمان! آموخته‌ایم. ما یاد نگرفته‌ایم با نگاه دقیق به دنیای اطراف خود بنگریم. معلم است که باید توجه دانش‌آموزانش را به پدیده‌های اطرافشان برانگیزد و برای آن‌ها از هر فرصتی، برای تأمل در اتفاق‌ها و جریان‌های جاری، استفاده کند. رشد و شکوفایی عقلی دانش‌آموزان با ریزبینی و دقیق بودن و نگرستن معماگونه به پدیده‌ها رخ خواهد داد.

۳ تأکید بر رفتارهای صحیح اجتماعی

من معلم تاریخ و جغرافیای دورهٔ راهنمایی ام (متوسطهٔ اول کنونی) را خوب به خاطر دارم. او از هر فرصتی برای آموزش رفتار و آداب صحیح به ما استفاده می‌کرد. اکنون تعجب می‌کنم با وجود اینکه من این آموزش‌ها را از طرف خانواده‌ام نیز دریافت کرده‌ام، ولی در انجام این رفتارها همیشه او را به نیکی در ذهنم یاد می‌کنم. مواردی نظیر آداب سلام کردن و برخورد مناسب داشتن، آداب صحیح غذا خوردن و لباس پوشیدن. دانش‌آموز ما را الگوی خود می‌داند. بنابراین، یک تذکر کوچک ما ممکن است حتی از نصیحت‌های پی‌درپی والدین تأثیر بیشتری داشته باشد و بیشتر در خاطر او بماند.

۴ توجه خاص به تربیت دینی دانش‌آموزان

گاهی اوقات نوجوانانی را می‌بینم که به هیچ اعتقادی پای‌بند نیستند. و رای امر دینداری، وقتی فردی خود را رها از باوری می‌داند و به هیچ اصولی پای‌بند نیست، انسجام شخصیتی‌اش دچار تزلزل می‌شود. درواقع، چنین فردی حتی در تصمیم‌گیری‌های زندگی‌اش نیز دچار مشکل می‌شود. من که خود مشاور هستم فرصت کمی برای یک جا بودن با همهٔ دانش‌آموزان دارم. با خود فکر می‌کنم کاش فرصت بیشتری به من داده می‌شد، چرا که به شدت جای پرورش روحی را در مدرسه خالی می‌بینم. البته در این زمینه اول باید الگوی خوبی باشیم، چون به‌طور حتم کردار ما بیشتر از گفتار ما در یادها خواهد ماند. در عین حال، یادآوری‌های بجا می‌تواند در تربیت دینی دانش‌آموزان نقش مهمی داشته باشد. شاید درک واقعی مفاهیمی مانند به خدا توکل کردن، در همهٔ امور قصد و نیت خدایی داشتن، خوبی کردن و اعتقاد به بازتاب یافتن اعمال و رفتارمان در جهان هستی و نه الزاماً هم او که به او خوبی کرده‌ایم، و تمام مواردی از این دست، هدایتگر ما در مسیر زندگی‌مان باشد و همانند چراغی روشن همواره راه درست را برایمان مشخص کند.

چگونه تأثیر رفتار و گفتارمان را بیشتر کنیم

یکی از راه‌هایی که در برانگیختن انگیزه و تمایل دانش‌آموزان برای هر نوع یادگیری نقش اساسی دارد، «محبت» است. محبت نیروی عظیم و کارساز است و تعلیم و تربیتی که با این شیوه انجام گیرد، ماندگارترین و مؤثرترین نوع تعلیم و تربیت است. خداوند در قرآن خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: «تو، به لطف الهی، با آنان نرم‌خو و مهربان باش و اگر تندخو و سخت‌دل بودی آن‌ها از کنارت پراکنده می‌شدند» (آل عمران، ۱۵۹).

معلم می‌تواند با نرم‌خویی و مهربانی در عمق روان دانش‌آموز نفوذ کند و این‌گونه هدف‌های تربیتی‌اش را ساده‌تر به اجرا درآورد. روان‌شناسان معتقدند، هر چه مخاطب نگاه مثبت‌تری به گوینده داشته باشد ارتباط مؤثرتری شکل می‌گیرد و احتمال بیشتری دارد که نگرش خود را مطابق نظر گوینده تغییر دهد. همچنین، روان‌شناسان در تبیین رابطهٔ میان محبوبیت و تأثیرگذاری می‌گویند: «از آنجا که انسان‌ها تلاش می‌کنند شناخت‌هایشان با احساساتشان هماهنگ باشد، نگرش خود را به احتمال زیاد برحسب نگرش‌های کسانی که دوست دارند، تغییر می‌دهند.»

یادمان باشد، دانش‌آموزان به مدرسه نمی‌آیند که فقط درس یاد بگیرند، آن‌ها می‌آیند که دربارهٔ خود و احساساتشان نیز بیاموزند و بتوانند با زندگی آن‌چنان که هست مواجه شوند. از این‌رو، ساختارهای نظام آموزشی باید براساس روابط متعالی انسانی استوار گردد و در مدرسه فضایی مهیا شود که دانش‌آموزان بتوانند در انواع زمینه‌ها بیاموزند.

ارسطو می‌گوید: «کسانی که کودکان را تربیت می‌کنند (معلمان) باید بیش از افرادی که آنان را بار می‌آورند (پدر و مادر) مورد احترام قرار گیرند، زیرا اینان تنها به کودک زندگی می‌بخشند، درحالی‌که معلمان هنر بهتر زیستن را به آنان یاد می‌دهند.»